



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مارکسیسم و سلطنت

دنی گلاکستین و ایان تیلور

ترجمه‌ی: بهرام صفایی



اردیبهشت ۱۴۰۲

مرگ الیزابت دوم با عنوان رسمی «ملکه الیزابت پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و سایر قلمروها و سرزمین‌هایش» و «صدرِ کشورهای مشترک‌المنافع، پاسدار مذهب»، در ۸ سپتامبر ۲۰۲۲، ده روز «سوگ‌واری ملی» پیش از خاک‌سپاری حکومتی‌اش را در ۱۹ سپتامبر برپا داشت. این مراسم به تعلیق سراسری سیاست رایج و خیلی چیزهای دیگر انجامید، چرا که دستگاه حاکم و رسانه‌های بریتانیا مشغول حجمی از بذل توجه به فوران روزانه‌ی «سنت» و مناسک بودند که با اسم رمز «عملیات لاندن بریج» هماهنگ شده بود. نهادی که اغلب اوقات و بی‌ربط و دست‌خوشِ زمان‌پریشی به نظر می‌آید — البته نه برای توریست‌های کنج‌کاو و رسانه‌های عشق‌مشاهیر — ناگهان به مرکز صحنه آمد. البته که باید این پدیده را تبیین کرد. [۱]

اگر به واژه‌نامه‌ی مریام‌وبستر رجوع کنید و پی‌کلمه‌ی «epitome» [= مظهر] بگردید، که آن را «نمونه‌ی اعلا» تعریف کرده، و به این جمله‌ی نمونه برمی‌خورید: «سلطنت بریتانیا مظهر سنت است.» [۲] در واقع، شاه مظهر دغل‌کاری است.

از چارلز اول تا چارلز سوم

دغل‌کاری اول با واژه‌ی «پادشاه» (monarch) آغاز می‌شود. در دوران فئودالیسم، معنای این واژه‌ی لاتین، «حاکم مطلق»، رنگ‌وبویی از حقیقت داشت، گرچه توازن قدرت میان پادشاه و اشراف پُرشمار گاه‌وبی‌گاه محل نزاع بود. بسیاری از مقاطع مشهور تاریخ انگلستان در سده‌های میانه حاکی از منازعه درون طبقه‌ی حاکم فئودال است. برای مثال، امضای ماگنا کارتا در ۱۲۱۵ روابط و حقوق بارون‌ها و پادشاه را پس از مجموعه‌ای از جنگ‌ها قاعده‌مند کرد، و جنگ رُزها در بخش اعظم سده‌ی پانزدهم میان «خاندان‌های سلطنتی» بر سر کنترل تاج‌وتخت درگرفت.

با این حال، ایده‌ی پادشاهی که در بریتانیای سرمایه‌داری «حکم می‌راند» مدت‌هاست که چرندی بیش نبوده است. برای بسیاری افراد محل ابهام بوده که دقیقاً چه زمانی این گذار از حاکم فئودال به مقام تشریفاتی رخ داد، چرا که تاریخ‌نگاران حکومتی معمولاً کل این فرآیند را در پرده‌ی ابهام می‌پوشانند. هر چند در واقع وهله‌ی گذار کاملاً مشخص است.

در ژانویه‌ی ۱۶۴۹، چارلز اول را پارلمان در تالار وست‌مینستر محاکمه کرد. او پس از آن مجرم شناخته شد و اعدام شد. این واقعه اوج چیزی است که مارکسیست‌ها آن را انقلاب انگلستان می‌خوانند، گرچه عنوان

مشهورتر آن جنگ‌های داخلی انگلستان است. در دوره‌ی منتهی به انقلاب، پادشاه اقتداری را در ید خود داشت که در سطح نظری، اگر نگوییم در عمل، مطلق بود. پادشاهان را می‌شد بدون تشریفات قانونی عزل کرد، اما سلطنت ادامه پیدا می‌کرد، با این توجیه که وجودش مرهون «عنایت خداوند» است. با این حال، پس از انقلاب، سلطنت در معنای لفظی «حکم راندن» دیگر در انگلستان وجود خارجی نداشت.

انقلاب انگلستان از سنخ سلسله‌ای از تخصیصات نظیر جنگ سی‌ساله بود، که بین سال‌های ۱۶۱۸ و ۱۶۴۸ در اروپای مرکزی درگرفت. این نبرد ارتجاع فئودالی و کاتولیک را در برابر قدرت در حال ظهور طبقه‌ی بورژوازی ثروت‌مند، سوداگر و شهری قرار داد که به پروتستانتیسم روی آورد تا در برابر وضع موجود بایستد. به همین ترتیب، پارلمان وست‌مینستر، که مدام بیش‌ازپیش نماینده‌ی این طبقات سوداگر و ثروت‌مند در انگلستان و ولز بود، موجب نخستین جنگ داخلی انگلستان در ۱۶۴۲ شد که بر اثر تن ندادن به خواسته‌های مالیاتی چارلز اول درگرفت. این نخستین جنگ به پیروزی نیروهای پارلمان به رهبری الیور کرامول و تشکیل ارتش با سرمشق جدید انجامید، شکل تازه‌ای از نیروی نظامی منضبط، حقوق‌بگیر و از لحاظ فکری متعهد. پارلمان و شاه به توافقی دست یافتند که پادشاه را از قدرت‌های مهمی محروم می‌کرد اما او را بر تخت نگاه می‌داشت. وقتی چارلز اول توافق را زیر پا گذاشت و کوشید جنگ را ادامه دهد، دستگیر شد و به جرم «قدرت خودکامه» و «اعلان جنگ خیانت‌کارانه علیه پارلمان و مردم» به محاکمه کشانده شد. در ۳۰ ژانویه ۱۶۴۹، او را بر سکویی بیرون سرسرای ضیافت در وایت‌هال گردن زدند. پارلمان اعلام جمهوری کرد، و سلطنت، مجلس اعیان و تصرفات فئودالی را برچید. [۳]

نیروهای کرامول پسر چارلز را که به فرانسه گریخته بود شکست دادند، و سپس بر ارتشی از اسکاتلند چیره شدند و وحشیانه ایرلند را سرکوب کردند. انقلاب این سؤال را پیش گذاشت که چه کسی باید به جای پادشاه حکومت کند، و در راستای منافع چه کسانی. ارتش به مرکز مجادلاتی بدل شد که تا آن سوی صفوف آن هم کشیده شد؛ مجادلاتی بر سر این که جامعه را چه‌طور باید اداره کرد، و طبقات ثروت‌مند که در پارلمان نمایندگی می‌شدند بیش‌ازپیش به وحشت افتادند. چند صباحی، پارلمان مسائل را با اعلام کرامول به عنوان لرد محافظ حل و فصل کرد. با این حال، پس از مرگ کرامول در ۱۶۵۸، مسائل دوباره سر برآوردند. بی‌ثباتی متعاقب آن در ۱۶۶۰ به این جا رسید که زمین‌داری مرتجع به نام ژنرال جرج مونک، که کرامول به فرماندهی اسکاتلند برگزیده بود، با ارتشی از اسکاتلندی‌ها به لندن یورش برد. هم‌زمان، اکثریت اعضای پارلمان از پسر چارلز اول

خواستند از فرانسه به انگلستان بازگردد و به عنوان چارلز دوم بر تخت بنشینند. این دوره را دوره‌ی «بازگشت» می‌خوانند.

«بازگشت» به این دلیل ممکن شد که هر چند انقلاب انگلستان سلطنت، لردها، اسقف‌ها و تصرفات فئودالی را برانداخته بود، صفوف اشراف و نجبا را برنینداخته بود. نکته‌ی تعیین‌کننده این بود که انقلاب نتوانست از زمین‌داران بزرگی خلع‌بد کند که می‌خواستند به تهدیدها علیه مالکیتشان پایان دهند. کسانی که می‌خواستند بر پیوستگی تاریخ انگلستان و (و سپس بریتانیا) تأکید کنند بعدها دوره‌ی بین سال‌های ۱۶۴۹ و ۱۶۶۰ را «دوره‌ی فترت» خواندند — دوره‌ی وقفه‌ی میان حکومت سلطنتی. با این حال، این «وقفه» بیش‌تر نشان‌گر گسستی قاطع بود تا نوسانی موقتی. تصرفات فئودالی و قدرت‌های پیشین شاه در مورد طبقات مالک هرگز احیا نشد. در اساس، چارلز دوم وادار به پذیرش توافقی شد که در ۱۶۴۸ به چارلز اول تحمیل شده بود؛ این توافق کاهش قدرت پادشاه را مصون نگاه می‌داشت، و پدرش می‌خواست آن را بر هم بزند. کریستوفر هیل، تاریخ‌نگار سترگ مارکسیست انقلاب انگلستان، خاطرنشان کرد که قدرت نه به دست پادشاه بلکه به دست پارلمانی افتاد که «نماینده‌ی طبقات مالک» بود.^[۴] هیل از سفیر فرانسه در لندن در ۱۶۶۵ نقل می‌کند که گزارش داد انگلستان «فقط نمای سلطنتی دارد»: «شاهی بر تخت‌نشسته در کار است، اما... هیچ نشانی از پادشاهی ندارد.»^[۵] در ۱۶۶۰، ساموئل پیپس وقایع‌نگار نوشت: «نامه‌ی شاه در مجلس خوانده شد و در آن خود و همه‌چیز را به پارلمان تسلیم کرده بود.»^[۶] هیل می‌گوید: «دوره‌ی بازگشت اقتدار... نجبا و الیگارشی‌های تاجر را دوباره تحکیم کرد، که هر دو علیه هرگونه احیای سلطنت مطلقه بودند... و علیه جمهوری رادیکالی متکی به ارتشی دموکراتیک.»^[۷]

این گسست از گذشته با آخرین صحنه‌ی نمایش انقلاب در ۱۶۸۸ تکمیل و از آن پس «انقلاب شکوهمند» خوانده شد. در این مرحله تاج‌وتخت به پادشاهی اهل هلند رسید، به ویلیام اورانژ، که پس از بحران متعاقب مرگ چارلز دوم در ۱۶۸۵ به نام ویلیام دوم انگلستان تاج بر سر نهاد. جیمز دوم، برادر جوان‌تر چارلز، پس از نشستن بر تخت به دنبال تحکیم دوباره‌ی قدرت شاه و بازگشت کاتولیسیسم بود. بحران هنگامی به پایان رسید که پارلمان ویلیام را فراخواند، فردی پروتستان و داماد جیمز، تا در کنار دختر جیمز پادشاه مشترک شود. ویلیام با نیرویی عظیم آمد، و جیمز به فرانسه گریخت. در نتیجه جانشین پروتستان بر تخت نشست و سرنگونی سلطنت مطلقه تثبیت شد.

طی چهار دهه، پارلمان یک شاه را اعدام کرد، دومی را روانه‌ی تبعید کرد و پیش از آن که اجازه‌ی بازگشتش را بدهد، سومی را به زیر کشید و چهارمی را برگزید. پیروزی‌های پارلمان بازنمود کامیابی طبقه‌ی نوظهور بورژوا بود که اجازه داد حاکم در حکم رأس تشریفاتی نظم جدید بازگردد: سلطنتی «مشروطه»، مترسکی برای نظم بورژوایی.

با این حال، شاه به‌رغم تبعیتش از پارلمان حدی از قدرت را نیز در دست خود نگاه داشت، و سلسله‌ای از پادشاهان به دنبال تحکیم این «حقوق قانونی» بودند. اما، انباشت پُرشتاب ثروت در دست طبقات مالک — از طریق چپاول مستعمرات خارجی و دادوستد برده‌ها و محصولات این برده‌ها — سبب شد پادشاه بیش‌ازپیش منقاد باشد. در حکم نمادی از این انقیاد می‌توان به تصرف زمین‌های شاه به دست پارلمان در ۱۷۶۰ اشاره کرد، که در نتیجه پادشاه برای درآمدش وابسته به دولت شد.

کارکرد سلطنت

با نزول اهمیت سیاسی پادشاه، جایگاه شخصی‌اش هم دستخوش تنزل شد. حتی تاریخ‌نگاران محافظه‌کار هم عصر جرج اول، جرج دوم، جرج سوم و جرج چهارم را، که بین سال‌های ۱۷۱۴ و ۱۸۳۰ به بر تخت نشستند، دوران زوال سلطنت می‌دانند. رویکرد این دوران را می‌توان در هجویه‌ای سروده‌ی شاعری ناشناس درباره‌ی فردریک، پرنس ولز، بزرگ‌ترین پسر جرج دوم و پدر جرج سوم دید که پس از مرگش سروده شده:

این جا فرد خفته است

همو که زنده بود و حالا مرده

اگر این شعر درباره‌ی پدرش بود

بس بسیار حرف درباره‌اش بود

اما فرد است، همو که زنده بود و حالا مرده

همین است که حرف بیش‌تری درباره‌اش نمی‌توان زد.[۸]

در ۱۸۳۰، جرج چهارم مرد، و **تایمر**، روزنامه‌ی نزدیک به حکومت، این‌طور نوشت: «هرگز درگذشت کسی کم‌تر از این با فقدان تأسف هم‌نوعانش مواجه نشده است.» و درباره‌ی خاک‌سپاری شاه این‌طور ادامه داد: «ما هرگز جماعتی چنین شلم‌شوربا، چنین بی‌ادب و چنین بدرفتار ندیده‌ایم.»[۹]

نزول احترام به سلطنت در بحبوحه‌ی دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای رخ داد که عصر مدرن از دل آن‌ها زاده شد: انقلاب امریکا بین سال‌های ۱۷۷۵ و ۱۷۸۳، انقلاب کبیر فرانسه، که در ۱۷۸۹ آغاز شد، و موج انقلابی‌ای که از پی این رخدادها درگرفت؛ صنعتی شدن و رشد چارتریسیم، نخستین جنبش طبقه‌ی کارگر در بریتانیا؛ و انقلاب‌های ۱۸۴۸ در سراسر اروپا. سرتاپای نظم اجتماعی در معرض تهدید بود.

وقتی ملکه ویکتوریا در ۱۸۳۰ به تاج‌وتخت رسید، سلطنت در آستانه‌ی انقراض به نظر می‌آمد. ویکتوریا کار چندانی برای تغییر این نظر نکرد. در ۱۸۶۱، پس از مرگ شوهرش، آلبرت ساکس-کوبورگ و گوتا، ویکتوریا برای دو دهه در قلعه‌ی ویندزور خلوت گزید. این انزوای جویی‌اش سبب شد بند محبوبی به سرود ملی افزوده شود:

نوادگانش کم‌شمار نیستند

نبیرگانش نیز

وه که چه سعادت‌مند بوده است.

ما کفیل آنان ایم،

انعام‌شان، مواجیشان و مقرری‌شان بر دوش ماست

خداوند حافظ ملکه باشد. [۱۰]

آن‌چه سلطنت را در بریتانیا حفظ کرد رشد امپراتوری استعماری بود، و نیز این که برخی اعضای طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار — مهم‌تر از همه دو نخست‌وزیر نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، ویلیام گلاستون و بنجامین دیزائیلی — درک کردند که شاه باید نقشی جدید در دولت مدرن سرمایه‌داری ایفا کند. پس از آن که ویکتوریا ترغیب شد که به حیات عمومی بازگردد، امپریالیسم بریتانیا به او کارکردی تازه در حکم رهبر تشریفاتی امپراتوری را داد. پس از منکوب کردن قیام علیه سلطه‌ی بریتانیا در هند به سال‌های ۱۸۵۷-۱۸۵۸، که در بریتانیا به سرکشی هندوستان مشهور شد، دیزائیلی ویکتوریا را «امپراتریس هندوستان» اعلام کرد. شصتمین سالگرد سلطنت ویکتوریا در ۱۸۹۷، که وزیر دولت، جوزف چمبرلین، آن را «فستیوال امپراتوری بریتانیا» خواند، باز نمود اوج سلطه‌ی جهانی بریتانیا بود.

نقطه‌ی اوج چارتریسیم و تهدید انقلابی‌ای که این جنبش در برابر نظم بورژوازی نهاد، از میانه‌ی سده‌ی نوزدهم از میان رفته بود. با این حال، دگرذیسی سریع جامعه ظاهراً خبر از قیام‌های تازه می‌داد. جمعیت بریتانیا از

حدود ۱۰/۷ میلیون نفر در ۱۸۰۱ به ۳۷ میلیون نفر در پایان آن سده رسید، و نسبت ساکنان شهری به روستایی از بیست به هشتاد به هشتاد به بیست دگرگون شد. [۱۱] بریتانیا به یک دولت سرمایه‌داری صنعتی با طبقه‌ی کارگر صنعتی بدل شد.

گلاستون، که بین سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۹۴ چهار دوره در منصب نخست‌وزیری بود، بر «اهمیت بی‌بدیل کارکردهای اجتماعی و نمایان سلطنت» و «ثبات تاج‌وتخت» برای «سعادت اجتماعی مملکت» تأکید کرد. [۱۲] به همین ترتیب، والتر بجت، نویسنده‌ی آثار حقوقی در عصر ویکتوریا، در کتابش پیرامون قانون اساسی، **قانون اساسی انگلستان**، خاطر نشان کرد: «اگر شاه حقوق‌بگیر دولتی مفیدی است که می‌توان برکنارش کرد و کس دیگری را بر جایش نشاند، نمی‌توان هیبت و شکوهی برایش در نظر گرفت.» [۱۳] جای‌گزین‌ناپذیری پادشاه اهمیت نمادینی در میانه‌ی فرآیند آرام دموکراتیزاسیون در بریتانیا و ظهور سیاست انتخاباتی توده‌ای پس از تصویب دومین لایحه‌ی اصلاحات در ۱۸۶۷ یافت. از آن پس، بخشی حیاتی از نقش پادشاه آن بود که فراتر از امور سیاسی و جدال‌های اجتماعی ظاهر شود تا نماینده‌ی تک‌تک آحاد «ملت» از تمام طبقات باشد. اعضای خانواده‌ی سلطنتی قرار بود تجسم ایده‌آل‌های بورژوازی کشور باشند، خانواده، دین و خدمت‌گزاری؛ شاهزاده‌ها به خدمت سربازی می‌رفتند و شاهزاده‌خانم‌ها در خیریه‌ها «کار» می‌کردند. آن‌طور که جانان فریدلند، ستون‌نویس **گاردین** همین اواخر گفته است، پادشاه نقش «نقطه‌ی ثقل در میانه‌ی دگرگونی‌های مدام» را داشت. [۱۴]

«سنت‌ها»ی سلطنتی‌ای که می‌گویند سابقه‌ای اعماق تاریخ دارند — مناسکی که با تاج‌گذاری، عروسی‌های سلطنتی، افتتاح پارلمان و خاک‌سپاری‌های حکومتی — اغلب عمرشان نهایتاً به دهه‌ی منتهی به جنگ جهانی اول بازمی‌گردد. فرآیندی بسیار شبیه به این نیز در سلطنت‌های اروپایی آن روزگار در جریان بود، که به موجب آن خاندان‌های سلطنتی‌ای که اغلب قدرتی واقعی در اختیار داشتند تا این‌که شکست در جنگ جهانی اول بساط بسیاری‌شان، از جمله قیصرهای آلمان و اتریش-مجارستان و تزار روسیه، را جمع کرد.

ملکه الیزابت، در نطقی رادیویی پس از تاج‌گذاری‌اش به سال ۱۹۵۳، ادعا کرد که «مراسمی که امروز دیدید باستانی است، برخی از خاستگاه‌هایشان ریشه در اعماق گذشته دارند.» [۱۵] حرف چرندی بود. معدودی از این مراسم سابقه‌ای قدیمی‌تر از اواخر سده‌ی نوزدهم دارند. با این حال، آن‌طور که فینتان اتول، روزنامه‌نگار

ایرلندی، پس از مرگ الیزابت گفت، «سلطنت پس از هر چیز دوست دارد نمایشی از ابدیت به راه بیندازد؛ نمایشی که در آن پادشاه جایگاهی و رای پیشامد و دگرگونی دارد.» [۱۶]

خاک‌سپاری ملکه تمام این عناصر را در خود دارد. لباس‌های متحدالشکل آنتیک، رژه‌ی نیروهای مسلح و جسدی که سوار بر ارابه‌ای در خیابان‌ها گردانده می‌شد که برای حکومت بریتانیا و پیشینه‌ی امپریالیستی سابعانه‌اش خیلی عزیز است. هدف تا حدی این بود که دهشت‌های استعمار و واقعیت‌های جامعه‌ای تا عمق جان طبقاتی را بپوشاند. دوره‌ی سوگواری و شکوه و جلال خاک‌سپاری حکومتی از سوی دیگر این هدف را داشت که نزول فراگیر قدرت طبقه‌ی سرمایه‌دار بریتانیا در خلال سلطنت الیزابت را از دیده‌ها دور نگاه دارد. این نمایش و دغل‌کاری‌هایش به همگان حقه‌شده، اما هدف اصلی طبقه‌ی کارگر است. سلطنت چیزی را فراهم کرده که هیل «عمود خیمه‌ی نابرابری» می‌خواند. [۱۷] پس چرا این همه آدم به آن تن می‌دهند؟

سلطنت مدرن شباهت‌هایی با دین را به ذهن می‌آورد، نکته‌ای که فریدریش انگلس روی آن دست گذاشت: «این کیش مضمئن‌کننده‌ی شاه... تکریم ایده‌ای پوچ... حد‌اعلای سلطنت است، درست همان‌طور که تکریم همین واژه‌ی «خداوند» حد‌اعلای دین است.» [۱۸]

آموزه‌های دین پیرامون خاستگاه‌های جهان، ماهیت واقعیت و از این قبیل سده‌هاست که نقش بر آب شده است، اما دین هنوز پابرجاست، ولو فقط در وضعیت تضعیف‌شده‌ی نهادهایی نظیر کلیسای انگلیکن (که اکنون چارلز سوم در رأس آن است). کارل مارکس جوان درگیر مجادله‌ای سه‌جانبه بر سر بقای اندیشه‌های دینی بود. در یک سو ایده‌آلیست کبیر، گ. و. ف. هگل بود که ایده‌ی مطلق را گرامی می‌داشت، نسخه‌ای از خداوند. در برابر او هگلی‌های جوان ایستاده بودند که می‌گفتند «انسان دین را می‌سازد، دین انسان را نمی‌سازد.» [۱۹] آن‌ها باور داشتند که صرف همین نکته «مهر پایانی تمام‌عیار و مطلق بر الهیات» می‌زند. [۲۰] مارکس هر دو دیدگاه را رد کرد. او در عوض، پایداری دین را به بیگانگی نسبت داد: این حقیقت که گرچه انسان‌ها جهان خود را از طریق کارشان می‌سازند، آگاهانه مهار فرآیند کار و محصولات آن در سرمایه‌داری را در دست ندارند.

در واقع، سلطنت بریتانیا فقط به این دلیل پابرجا مانده که کارگران کاخ‌هایی را می‌سازند و نگه‌داری می‌کنند و درآمدهایی را فراهم می‌آورند که جیب خاندان سلطنتی را پر می‌کند. با این حال، از آن‌جا که کارگران برای

شغل‌شان وابسته به طبقه‌ی حاکم‌اند، احساس بی‌قدرتی می‌کنند. هر قدر استثمار شدیدتر باشد و این احساس بی‌قدرتی پررنگ‌تر، سلطنت هم خارق‌العاده‌تر به نظر می‌رسد. کارکردهای سلطنت، همانند دین، در حکم ابزار تسکین‌بخش رنج مردم، به قول مارکس، «آه مخلوق ستم‌دیده، قلب جهان بی‌قلب و روح جهان بی‌روح» را درمی‌آورد. مارکس می‌گفت: «نابودی دین به مثابه‌ی سعادت **موهوم** مردم چیزی نیست جز خواست سعادت واقعی. فراخواندن آنان به واگذاشتن توهمات‌شان درباره‌ی وضعیت خود چیزی نیست جز فراخواندن آنان به **واگذاشتن وضعیتی که مستلزم توهمات است.**» [۲۱]

کریس هارمن، سردبیر پیشین *اینترنشنال سوسیالیسم*، پس از مرگ پرنسس دایانا این‌طور نوشت:

«هاله‌ی جادویی‌ای که، از نگاه بسیاری افراد، گرداگرد خاندان سلطنتی را فراگرفته بازتاب معکوس ماهیت وهمی زندگی‌شان است. مردم نمی‌توانند از زندگی خود بهره‌ی کافی ببرند، به همین دلیل می‌کوشند زندگی را نیابتاً از طریق هم‌ذات‌پنداری با «شکوه‌مند»ترین‌هایی سر کنند که شیرهی جانشان را می‌مکند. این مسئله تسلائی عمیق برای طبقه‌ی کارگر است، ولو از ابژه‌ی چاپلوسی گاهی کارهایی آزارنده سر بزند. مارکس نتیجه گرفت که دین «افیون توده‌هاست.» سلطنت هم همین‌طور. و هیچ چیز بیش‌تر از این برای غول‌های رسانه‌ای، صاحبان کسب‌وکار و سیاست‌مداران جریان اصلی لذت‌بخش‌تر از این نیست که این افیون را در ابعادی عظیم به خورد مردم بدهند.» [۲۲]

خانواده‌ی سلطنتی زیستی به مثابه‌ی نوع والامقام سلبریتی دارند و جلوه‌گر گریزی «جادویی» از جهان کار بیگانه‌شده‌اند. مارکس این بیگانگی را چنین توصیف می‌کرد: «کارگر... فقط زمانی که کار می‌کند خویشتن خویش را احساس می‌کند و زمانی که کار می‌کند دیگر خود را احساس نمی‌کند. هنگامی آسایش دارد که کار نمی‌کند و هنگامی که کار می‌کند آسایش ندارد.» [۲۳] کالین اسپارکس به سال ۲۰۰۷ در مجله‌ی *اینترنشنال سوسیالیسم* توضیح می‌دهد که چه‌طور این پدیده به سلبریتی‌ها مرتبط است:

«قلمرو سلبریتی قلمرو شخصیت مشروع است. یکی از ویژگی‌های اصلی سلبریتی‌ها این است که زندگی خصوصی و اعمال‌شان جالب و بخشی از دارایی عمومی قلمداد می‌شود. این مسئله را اغلب به عنوان فضولی تحمل‌ناپذیر تقبیح می‌کنند، اما در واقع بالاترین پاداشی است که می‌توان در سرمایه‌داری ارزانی داشت. برخلاف توده‌ی مردم، سلبریتی کسی است که فردیتش جدی گرفته می‌شود.» [۲۴]

دهشت‌های واقعیت

خاندان ویندزور، که پیش‌ترها زاکسه-کوبورگ و گوتا خوانده می‌شدند اما جنگ با آلمان در ۱۹۱۷ به تغییر نام وادارشان کرد، ادعای ناچیزی بر سر این دارند که خانواده‌ی سلطنتی فعلی خوانده شوند. وب‌سایت خانواده‌ی سلطنتی تأیید می‌کند که وقتی گئورگ لودویگ، الکتور هانوفر، به سال ۱۷۱۴ با نام جرج اول به پادشاه شد، ۵۲ نامزد با ادعای محکم‌تری برای تاج‌وتخت وجود داشتند.[۲۵] با این حال، کمابیش حول‌وحوش سلطنت مبتنی بر ظاهرسازی است.

لئون تروتسکی، مارکسیست روس، می‌گفت: «نیروهای عظیم و محرک تاریخ... در سرشت خود فرافردی‌اند... اما همه‌ی این نیروها از طریق افراد عمل می‌کنند. سلطنت بنابه اصول خود مبتنی بر فرد است.» [۲۶] شخصیت‌های خاندان سلطنتی نکات مهمی در بر دارند. کتابی به قلم کیتی کلی، زندگی‌نامه‌نویس امریکایی، که فروشش در بریتانیا ممنوع شد، با پرنسس مارگارت، خواهر الیزابت دوم، شروع می‌شود که از تماشای فیلم **فهرست تسیندلر** می‌آید و از «فیلم‌های ملالت‌بار درباره‌ی هولوکاست» شکایت دارد:

«آزردگی او از بوی گند مداومی بود برخاسته از ارتباطات دوران جنگ با آلمان که هم‌چنان دوروبر خانواده‌اش به مشام می‌رسید. اسرار این خانواده پیرامون اعتیاد به الکل و مواد مخدر، صرع، هم‌جنس‌گرایی، دوجنس‌گرایی، زنای محصنه، بی‌ایمانی و فرزندان نامشروع در برابر روابطشان با رایش سوم چندان اهمیتی نداشت. معدودی به یاد می‌آورند که شاه ادوارد هفتم (عمویش) از آلمان نازی به مثابه‌ی ناجی اروپا استقبال کرده بود.» [۲۷]

در روزهای ابتدایی جنگ جهانی دوم، لندنی‌هایی که حمله‌ی هوایی آلمان بی‌خانمان‌شان کرده بود پادشاه و ملکه را هو کردند. به‌سرعت بیانیه‌ای رسمی منتشر شد که بر فداکاری آن‌ها تأکید می‌کرد، به همراه عکسی با این توضیح: «اعلی‌حضرت و علیاحضرت بیرون کاخ باکینگهام... در معرض آزمونی همانند مردم.» [۲۸] هرچند، در حالی که مردم با جیره‌بندی غذا دست‌وپنجه نرم می‌کردند، خاندان سلطنتی کباب می‌خورد و شامپاین می‌نوشید.

ازدواج الیزابت و فیلیپ در ۱۹۴۷ در میانه‌ی ریاضت و جیره‌بندی پس از جنگ برگزار شد. اسقف اعظم کاتربری این مراسم را «درست همانند ازدواج دو روستایی» توصیف کرد، اما واقعیت این‌گونه نبود:

دوازده کیک عروسی در سرسرای سلطنتی بود، از جمله کیکی که حدود سه متر ارتفاع داشت. هر تکه کیک حاوی جیره‌ی یک هفته شکر خانواده‌ای معمولی بود. دو هزار و ششصد و شصت و شش هدیه‌ی عروسی داده شد، از جمله اسبی اصیل، کتی از جنس خز، سرویس قهوه‌خوری‌ای با قیراط طلا، یک الماس صورتی ۵۴ قیراطی، که می‌گفتند در کل جهان بی‌نظیر است، و یک زمین کشاورزی و شکار در کنیا.[۲۹]

وقتی الیزابت پس از مرگ پدرش جرج ششم در فوریه‌ی ۱۹۵۲ بر تخت نشست، در حال سیاحت در کنیا بود که در آن زمان مستعمره‌ی بریتانیا به شمار می‌آمد. طی دوره‌ی میان بر تخت نشستن و تاج‌گذاری الیزابت در ۱۹۵۳، کنیا شاهد خیزشی علیه سلطه‌ی بریتانیا بود. سرکوب سبوعانه‌ی این خیزش با دستگیری‌های گسترده، شکنجه‌ی زندانیان و اعدام‌های شتاب‌زده رخ داد. سربازان بریتانیا ۱۶۰ هزار کنیایی را بدون برگزاری دادگاه دستگیر کردند، ۱۱۰۰ نفر را اعدام کردند و بیش از ۴۳۰ زندانی را با گلوله کشتند، و بیش از یک میلیون نفر را آواره کردند و پشت سیم‌های خاردار نگاه داشتند. حدود پنجاه‌هزار کنیایی کشته شدند، در مقابل، تعداد کشته‌های بریتانیا شامل ۱۲ سرباز و ۳۲ مستعمره‌نشین بود. ایان هندرسن، افسر پلیس استعماری که مسئولیت فرماندهی این سرکوب توحش‌آمیز را بر عهده داشت، بعدها نشان «فرمانده والامقام امپراتوری بریتانیا» را از دست ملکه گرفت.[۳۰] باید خوشحال بود که هفتادسالگی حکومت ملکه بی‌هیچ شکی هم‌زمان با زوال بریتانیا در مقام قدرتی جهانی بود. با این حال، در این دوره رشته‌ای کمابیش پیوسته از مداخله‌های نظامی به نام «ملکه و مملکت» رخ دارد، از مالایا (۱۹۵۷-۱۹۴۸)، کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰) و مصر (۱۹۵۶) تا ایرلند شمالی (۱۹۶۸-۱۹۹۸) و جنگ فالکلند (۱۹۸۲) تا عراق (۱۹۹۱-۱۹۹۰ و ۲۰۱۱-۲۰۰۳) و افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۲۱).

سلطنتی در حال دگرگونی؟

در دوره‌ای طولانی، از پادشاه در مقام رأس کلیسای انگلستان انتظار می‌رفت قداست ازدواج را پاس بدارد. ادوارد هشتم علی‌الظاهر وادار به کناره‌گیری از تاج‌وتخت شد، نه به علت هواداری آشکارش از نازی‌ها، بلکه به دلیل عمل نامشروع طلاق. اولین طلاق سلطنتی پس از ۱۵۳۳ در ۱۹۷۸ رخ داد، وقتی خواهر الیزابت، مارگارت، به ازدواجش با آنتونی آرمسترانگ-جونز خاتمه دارد. دریاچه‌های سد باز شد. در ۱۹۹۲، «سال سیاه» ملکه، چارلز و دایانا جدایی‌شان را اعلام کردند، اندرو، برادر چارلز، از همسرش سارا فرگوسن جدا شد، و خواهر چارلز، آن، از شوهرش طلاق گرفت. در همان سال آتش‌سوزی‌ای در کاخ ویندزور رخ داد که ۱۱۵ اتاق را نابود کرد، و کاشف به عمل آمد که هیچ بیمه‌ای در کار نیست و بنابراین صورت حساب‌ها باید از جیب مردم پرداخت

شود. اعتراضات متعاقب این وقایع سبب شد ملکه بپذیرد برای اولین بار مالیات بدهد — گرچه قرار نبود بدانیم چه قدر. در ۱۹۹۴، ملکه از قایق تفریحی سلطنتی، موسوم به **بریتانیا**، دست کشید. [۳۱] بوریس جانسون در خلال دوران نخست‌وزیری‌اش در نظر داشت ۲۵۰ میلیون پوند را برای تهیه‌ی قایق تفریحی جدید دور بریزد. [۳۲]

تفاوت دیگر اوضاع در این اواخر با روزگار قدیم در رویکرد رسانه‌ها به خاندان سلطنتی نهفته بود. تام نارین، نظریه‌پرداز سیاسی اسکاتلندی، خاطرنشان می‌کند: «در جهان سلطنت مطلقه، معشوقه‌ها و حرام‌زاده‌ها با نکوهش چندانی مواجه نمی‌شدند و اساساً به عوام‌الناس مربوط نبودند.» [۳۳] اما در دهه‌ی ۱۹۷۰، دگرگونی‌های اجتماعی پُرشتاب و از دست رفتن حیثیت و اعتبار سلطنت دیگر پذیرفتنی نبود. سیمای خاندان سلطنتی باید به‌روز می‌شد. مردم می‌خواستند تا حدی سر از کار اعضای خاندان سلطنت درآورند، و پادشاه نیازمند رسانه‌هایی بود که این توهم را به مردم قالب کند.

این تحولات به ساخت نخستین مستند تلویزیونی **خاندان سلطنتی** در ۱۹۶۹ شد، و نخستین پیاده‌روی در میان مردم در ۱۹۷۰ رخ داد. با این حال، رشد حضور علنی به افزایش مخاطرات انجامید. بدون شک، روزنامه‌نگاران و پاپاراتزی‌ها جان می‌دهند برای بال‌وپر دادن به افسانه‌ها درباره‌ی خاندان سلطنتی. به هر حال، رقابت تجاری باعث شد خروجی رسانه‌ها پُر شود از چشم‌وهم‌چشمی بر سر انتشار شایعات، بنابراین هم خاندان سلطنتی را تبلیغ می‌کردند و هم دست از بدگویی پشت‌سرشان برنمی‌داشتند، گفت‌وگوی مارتین بشیر، مجری بی‌بی‌سی، با پرنسس دایانا در ۱۹۹۵ مشهورترین مثال از این دست است. این بحث تلویزیونی با محبوب‌ترین عضو خاندان سلطنتی پرده از واقعیت پیچیده‌ی زندگی در میان خاندان سلطنتی برداشت و خود بشیر، پیش از آن که روش‌های به‌کاررفته برای برگزاری مصاحبه برایش بدنامی به بار بیاورد، یک‌شبه به شهرتی چشم‌گیر رسید.

پوشش رسانه‌ها زیان‌بار از آب درآمد و، در این فرآیند، حلقه‌ی اعضای خوشایند خانواده تنگ‌تر و تنگ‌تر شد و از ارتش «اعضای دون‌پایه‌ی خاندان» به شخص ملکه، چارلز و «زوجه» اش کامیلا پارکر بوولز، پسر ارشد چارلز، ویلیام و همسرش کیت میدلتون، و نیز پسر کوچک‌ترش هری و همسرش مگان مارکل بازیگر (که البته حالا بیرون از خانواده‌اند اما در رسانه‌ها حضور دارند) ختم شد. این فقط پاره‌ای است از آن‌چه پیش‌تر خانواده‌ی گسترده‌ی سلطنتی به‌شمار می‌آمد.

به‌رغم آب رفتن، اعضای خاندان هم‌چنان در نهایت ممکن بازتاب نابرابری اجتماعی‌اند. به گزارش **فایننشال تایمز**، ملکه «یکی از ثروتمندترین افراد جهان» است و املاکی به ارزش ۱۵/۶ میلیارد پوند و نیز ۱/۷ میلیارد پوند در دوک‌نشین‌های کورن‌وال و لنکستر دارد. [۳۴] برند فایننس، شرکت مشاور در زمینه‌ی ارزش‌گذاری برند، ارزش مجموع خاندان ویندزور را ۴۴ میلیارد پوند اعلام می‌کند. [۳۵] دولت هم با «کمک‌هزینه‌ی سلطنتی»، که در ۲۰۲۱ به ۸۶/۳ میلیون پوند رسید، این ارقام را بالاتر می‌برد. این مبلغ حدود ۲۵ درصد درآمد به‌اصطلاح املاک سلطنتی است؛ مجموعه‌ای از زمین‌ها و اموالی است که رسماً متعلق به مقام سلطنت است و کمیسیونرهای منصوب دولت اداره‌شان می‌کنند. [۳۶] این یکی از گسترده‌ترین امپراتوری‌های املاک در اروپاست، از جمله خیابان ریجنت لندن، میدان اسب‌دوانی اسکات، پارک بزرگ ویندزور، و قلعه‌های متعدد، زمین‌های کشاورزی، جنگل‌ها، مجتمع‌های تجاری و مراکز خرید. مقام سلطنت همچنین مالک نیمی از سواحل بریتانیاست، یعنی از مزایده‌ی حقوق نیروگاه‌های بادی در دریاها سود می‌برد. [۳۷] با این حال، تأمین امنیت خانواده‌ی سلطنتی بودجه‌ای مجزا از بودجه‌ی پلیس متروپلیتن دارد، که خود همین پول مبلغی بسیار بیش‌تر از کمک‌هزینه‌ی سلطنتی برآورد می‌شود. هری و همسرش از این حباب ثروت موروثی کنار کشیده‌اند، اما شهرت سلطنتی‌شان برای‌شان قراردادی صد میلیون دلاری با نت‌فلیکس و نیز قراردادی مشابه با اپل تی‌وی و اسپاتیفای به ارمغان آورده، که هزینه‌های نگه‌داری قصرشان در سانتا باربارای کالیفرنیا را پوشش می‌دهد. [۳۸] در مقابل، اداره‌ی ملی آمار گزارش داده درآمد میانه‌ی قابل‌مصرف خانوار در بریتانیا حدود ۳۱۴۰۰ پوند در ۲۰۲۱ بوده، یعنی نیمی از خانوارها با درآمدی کم‌تر از این روزگار می‌گذرانند. درآمد میانه برای یک‌پنجم افراد فقیر جمعیت بریتانیا ۱۴۶۰۰ پوند بود. [۳۹] در پنج سال آخر حکمرانی الیزابت دوم افرادی که از مراکز غذای رایگان در بریتانیا استفاده می‌کنند با شیئی تند ۸۱ درصد رشد کرد. [۴۰] از چهار بچه یک نفر، یعنی حدود ۳/۶ میلیون نفر، به سال ۲۰۲۲ در فقر روزگار می‌گذرانند.

نمی‌گذارند گستره‌ی واقعی ثروت مقام سلطنت را بدانیم، چرا که جزء اسرار دولتی است. با این حال می‌دانیم که ملکه مذاکرات پشت پرده‌ای داشت تا لایحه‌ی دولت محافظه‌کار اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ برای افشای اجباری ثروت‌های خصوصی کنار گذاشته شود. دولت در ۱۹۷۴ سقوط کرد، پیش از آن که بتواند لایحه را تصویب کند. دولت بعدی از حزب کارگر با قانون جدید موافق بود، اما منوط به آن که «رأس حکومت» مستثنی شود. [۴۲]

نژادپرستی تاریخ سلطنت هم‌چنان از سروروی خاندان سلطنتی می‌بارد. نمونه‌ی اخیر نژادپرستی خفت‌باری است که بانو سوزان هوسی، مادرخوانده‌ی پرنس ویلیام و ندیمه‌ی ملکه، در سرسرای کاخ باکینگهام، در قبال انگوزی فولانی، مدیر سیاهپوست خیریه، نشان داد. او بارها از فولانی پرسید «اهل» کجاست، به‌رغم آن‌که بارها به توضیح داده شد که زاده و بزرگ‌شده‌ی لندن است. [۴۳] پس ازدواج پرنس هری با مارکل، دختر مادری افریقایی-امریکایی، بنا به گزارش‌ها از اعطای عنوان پرنس به پسرشان آرچی، که فرزند نوه‌ی ملکه بود، خودداری شد. هری در مصاحبه با اپرا وینفری، ستاره‌ی تلویزیونی امریکایی، چنین گفت: «برای خانواده‌ی من فرصتی — فرصت‌های متعددی — پیش آمد که مخالفتشان را با لحن استعماری مقالات و تیتراها درباره‌ی مگان ابراز کنند اما هیچ‌کدام از اعضای خانواده چیزی نگفت.» [۴۴] در ۱۹۶۹، گروه مستندسازی از بی‌بی‌سی اجازه یافت به کاخ باکینگهام برود تا «به ملکه الیزابت دوم و خانواده‌اش جلوه‌ای انسانی بدهد.» [۴۵] گروه این ماجرا را فیلم‌برداری کردند:

«ملکه با خنده از خانواده‌اش پرسید: چه‌طور می‌خواهید چهره‌ی جدی شاهانه‌تان را حفظ کنید وقتی دربان می‌گوید، «علیاحضرت، معاشر بعدی‌تان با یک گوریل آمده؟ ملاقات‌کننده‌ای رسمی است، اما چهره‌اش درست به گوریل می‌ماند...» و به پرنس چارلز توصیه می‌کند، «وانمود کن داری بینی‌ات را پاک می‌کنی، و دستمال را روی صورتت نگه دار.» [۴۶]

سکسیسم هم جاپای محکمی در سلطنت دارد. نیازی نیست تا روزگار هنری هشتم به عقب برویم و اعدام دوتا از شش همسرش را به یاد بیاوریم تا ارزش‌های خاندان سلطنتی را کشف کنیم. غرامت چندمیلیون پوندی‌ای که پرنس اندرو به ویرجینیا جیوفری، قربانی جفری اپستین، آزارگر جنسی معروف، در مارس ۲۰۲۲ پرداخت از دروغ تلویزیونی‌اش که می‌گفت هرگز جیوفری را ندیده پرده برمی‌دارد. [۴۷]

در واقع، رفتار چارلز با پرنسس دایانا برای مردم تکان‌دهنده‌تر از قبول کیفی پر اسکناس به مبلغ ۲/۶ میلیون پوند از نخست‌وزیر پیشین قطر بود. [۴۸] به گفته‌ی کلی، دایانا همسری بی‌نظیر بود، چون «اشراف‌زاده‌ای بود که نسبش از پنج پشت به چارلز دوم می‌رسید، و باکره‌گی‌اش مهر تأییدی می‌زد بر او به عنوان قیمتی‌ترین کاندیدا برای ملکه شدن.» [۴۹] «ازدواج قرن» در ژوئیه‌ی ۱۹۸۱ برگزار شد و ۷۵۰ میلیون نفر تماشايش کردند، اما پُراشتهایی روانی‌ای که پرنسس دچارش بود، و تلاش‌های مکررش برای خودکشی، اکنون شهره‌ی خاص

و عام است. هم‌دلی مردم با او، به‌رغم جایگاه بی‌اندازه برخوردارش، و انزجار از ناکامی اعضای خاندان سلطنتی در رفتار شایسته با او، باعث رنگ باختن ارج و قرب سلطنت شود.

پیمایش سالانه‌ی رفتارهای اجتماعی بریتانیا تأثیر بحران‌هایی را خاطرنشان کرده که از ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰ سلطنت از سر گذرانده است. پیمایش سال ۲۰۱۳ حاکی از آن بود که:

«در ۱۹۸۳، ۶۵ درصد گفته بودند ادامه‌ی نظام سلطنتی «بسیار مهم» است... ده سال بعد، این عدد تا ۳۲ درصد کاهش یافت و به فقط ۲۷ درصد در ۲۰۰۶ رسید. موارد بی‌شمار خبرهای بد برای خاندان سلطنتی... یکی از پس از دیگری می‌آمدند.

با این حال، تا ۲۰۱۳، نسبت کسانی که سلطنت را «بسیار مهم» می‌دانستند به ۴۵ درصد بازگشت، و فقط ۵ درصد می‌گفتند سلطنت باید برچیده شود.» [۵۰]

افسون سلطنتی؟

عملیات لاندن بریج، دوره‌ی سوگواری رسمی و خاک‌سپاری الیزابت دوم، شاهد بمباران رسانه‌ای سرگیجه‌آور بود. حدود ۲۵۰ هزار نفر صف بسته بودند تا تابوت ملکه را ببینند. [۵۱] تعدادی معترض که در مخالفت با سلطنت تظاهرات می‌کردند به دست پلیس دستگیر شدند، یکی‌شان به خاطر این که فریاد می‌زد «چارلز را چه کسی انتخاب کرده؟» [۵۲] ملکه در بحبوحه‌ی ناآرامی‌های سیاسی جدی از دنیا رفت، چندین روز پس از استعفای بوریس جانسون و جای‌گزینی لیز تراس به عنوان نخست‌وزیر در ۶ سپتامبر. با این حال، افسون سلطنت بر بحران‌های سیاسی و اقتصادی بریتانیا کارگر می‌افتاد.

حزب کارگر، لیبرال‌دموکرات‌ها و حزب ملی اسکاتلند اعلام «آتش‌بس» سیاسی کردند. موج اعتصابات کارگران پُست به‌سرعت معلق شد و اهمیتش در مقایسه با گرامی‌داشت مقام سلطنت، کشور و ملت به هیچ‌انگاشته شد. رهبر حزب کارگر، کی‌یر استامر، دستور داد سرود ملی در افتتاحیه‌ی کنفرانس ملی حزب در لیورپول خوانده شود، و ملکه را این‌چنین ستایش کرد: «بزرگ‌ترین پادشاه این کشور بزرگ... که با تک‌تک ما رابطه‌ای خاص و شخصی برقرار کرد... رابطه‌ای مبتنی بر خدمت و فداکاری برای کشورمان.» [۵۳]

این وقایع مهلتي موقت برای دولت محافظه کار بود که بی درنگ پس از پایان رسمی سوگواری باز تا کمر در بحران فرو رفت، و در نتیجه دولت تراس سقوط کرد. با این حال، «افسون سلطنت» بر رهبر حزب کارگر، که رهبران اتحادیه‌های کارگری در اوایل سده‌ی بیستم آن را برای بازنمایی منافع‌شان در پارلمان تأسیس کردند، تأثیری عمیق داشت. اگرچه سیاست‌مداران منفرد حزب کارگر از سلطنت انتقاد کرده‌اند، خود حزب هرگز حتی پا در راه ایستادن در برابر این نهاد هم نگذاشته است. رهبران حزب کارگر بی‌تعارف کل اوضاع را پذیرفته‌اند. دولت کارگری کلمنت اتلی در ۱۹۴۵، که در بحبوحه‌ی اشتیاق شدید به تغییرات رادیکال به قدرت رسید، دست به اصلاحات چشم‌گیری زد: برقراری نظام سلامت عمومی و ملی کردن بخش‌های مهم صنعت از جمله برق، سوخت، زغال‌سنگ، آهن، فولاد و راه‌آهن. با این حال، این اصلاحات به انتقال این بخش‌ها از مالکیت خصوصی به مالکیت دولتی بدون دست خوردن کل نظام محدود ماند، و تکریم سلطنت از سوی حزب کارگر همراه شد با این رویکرد به تغییر ندادن مناسبات غالب اجتماعی به شیوه‌ای بنیادی‌تر.

دولت‌های بعدی حزب کارگر هم رفتاری دیگر نداشتند و نخست‌وزیران حزب کارگر اغلب از ملاقات هفتگی با ملکه لذت می‌بردند. هرولد ویلسون، نخست‌وزیر از حزب کارگر بین سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰، و برای دوره‌ی دوم بین ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶، بنابه گزارش‌ها چنان پیش رفت که به یکی از افراد محبوب ملکه بدل شد. جانشینش، جیمز کالانگان، از روابطش با مقام سلطنت سرخوش بود، و ملکه هم «چنان راحت بود که در خلال پیاده‌روی دور کاخ باکینگهام پروتکل‌ها را زیر پا گذاشت و گلی در گل یقه‌ی کالانگان نهاد.» می‌گویند ملکه به این اندازه با تونی بلر، که بین سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۷ نخست‌وزیر بود، احساس راحتی نمی‌کرد. بلر می‌گوید: «گاهی حس می‌کردم سابقه‌ی نسبتاً طولانی خدمتم در نظر گرفته می‌شود، گاهی هم نه.» با این حال، بلر بود که دایانا را پس از مرگش «پرنسس مردم» خواند و بر خاک‌سپاری عریض و طویل تأکید کرد. در مورد گوردون براون، ملکه به همسر و فرزندان نخست‌وزیر اجازه داد به آخرین ملاقاتش با او بیایند، «چیزی که تا آن زمان بی‌سابقه بود.» [۵۴] این اتفاق تضادی آشکار داشت با رابطه‌ی دشوارتر ملکه با برخی رهبران محافظه‌کار، به‌ویژه مارگارت تاچر، که یک‌بار درباره‌ی اعضای خاندان سلطنتی گفته بود: «عجیب نیست که این‌قدر اسیر تشریفات‌اند، مگر چه چیز دیگری دارند؟» [۵۵]

دقیقاً به همین دلیل که سلطنت فراتر از جامعه نیست، واقعیت‌های سرمایه‌داری و اختلاف طبقاتی بر جایگاهش تأثیر می‌گذارد. در اسکاتلند، بحران اقتصادی بلندمدت و ناکامی حزب کارگر در حل‌وفصل آن به فکر استقلال

از حکومت بریتانیا و رئیسش دامن زد. به‌رغم سیاست حزب ملی اسکاتلند بر محافظت از حاکم بریتانیا، حمایت از سلطنت کاهش یافته است. نظرسنجی‌ای در اکتبر ۲۰۲۲ حاکی از آن بود که گرچه ۵۰ درصد اسکاتلندی‌ها از وجود خاندان سلطنتی در بریتانیا حمایت می‌کنند، تعداد نظرات در برابر این سؤال که آیا پس از استقلال اسکاتلند باید پادشاهی در کشور حاکم باشد یا نه بسیار نزدیک بود، ۴۱ درصد موافق بودند و ۴۰ درصد مخالف. اختلاف نظرات در سنین گوناگون شدید بود، ۶۳ درصد پاسخ‌دهندگان بین ۱۶ تا ۲۴ سال مخالف بودند و ۶۲ درصد پاسخ‌دهندگان مسن‌تر از ۶۵ سال سلطنت را ترجیح می‌دادند. [۵۶]

در کل بریتانیا، نظرسنجی‌ها بلافاصله پس از خاک‌سپاری ملکه حاکی از آن است که ۶۷ درصد گمان می‌کنند باید سلطنت بلافاصله بعد از مراسم خاک‌سپاری ملکه ادامه یابد، ۵ درصد بیش‌تر از هفتادمین سالگرد سلطنت ملکه در ماه مه همان سال [۵۷] با این حال، شکاف سنی عمیقی وجود داشت؛ ۴۷ درصد پاسخ‌دهندگان بین ۱۸ تا ۲۴ سال باور داشتند سلطنت باید ادامه یابد، در مقابل ۸۶ درصد افراد ۶۵ ساله یا بالاتر. سوگواری حکومتی آشکارا تأثیر خود را گذاشته بود، تعداد ۱۸ تا ۱۴ ساله‌های موافق تداوم سلطنت در ماه مه ۳۳ درصد بود. به همین ترتیب، تعداد افرادی که باور داشتند «سلطنت برای بریتانیا خوب است» با ۶ درصد افزایش به ۶۲ درصد رسید. فقط ۱۲ درصد سلطنت را برای کشور «بد» می‌دانستند. اما پاسخ‌ها به این اندازه مثبت نبود وقتی از پاسخ‌دهندگان پرسیده می‌شد که در صد سال آینده هم‌چنان سلطنت پابرجا خواهد بود یا نه. حدود ۵۲ درصد گمان می‌کردند سلطنت خواهد ماند اما ۳۰ درصد چنین نظری نداشتند، تغییری چشم‌گیر از ۳۹ درصد در برابر ۴۱ درصد در زمان جشن‌های هفتادسالگی سلطنت ملکه. آن‌ها که نظری مثبت درباره‌ی چارلز، شاه کنونی، داشتند از ۵۴ درصد در ماه به ۷۰ درصد در سپتامبر رسیده بود، حال آن‌که جانشینش، پرنس ویلیام، محبوب‌ترین عضو خاندان با ۸۴ درصد نظر مثبت بود، حاکی از این‌که دبدبه و کبکبه به برخی از اهداف رسیده بود.

گاردین با اعتمادبه‌نفس می‌گفت خاک‌سپاری ملکه «در صدر پرتماشاگرترین برنامه‌ی تلویزیونی» خواهد بود. [۵۸] در واقع، مخاطبان تلویزیون ۲۹ میلیون نفر بودند، پایین‌تر از خاک‌سپاری دایانا در ۱۹۹۷ (۳۲ میلیون) و فینال لیگ قهرمانان اروپا در ۲۰۲۱ (۳۰ میلیون). گزاره‌گویی‌های مشابهی نیز درباره‌ی حاضران در مراسم دیدار تابوت ملکه در دولت انجام شد، وقتی گمان می‌رفت یک میلیون نفر حاضر شوند. در عوض، ۲۵۰ هزار

نفری که از برابر تابوت ملکه در لندن گذشتند معادل «تعداد میانگین حاضران در مسابقه‌ی ده تیم برتر لیگ دسته دوم فوتبال انگلستان در هر هفته بود. ده تیم برتر در دسته اول دو برابر این تماشاچی دارند.» [۵۹]

برچیدن سلطنت

در ۲۰۲۱، باربادوس اعلام جمهوری کرد و پرنس چارلز را واداشت تا «توحش منزجرکننده‌ی برده‌داری» ای را تأیید کند که نیاکان اهالی امروز باربادوس در دوران امپراتوری بریتانیا از سر گذرانده‌اند. [۶۰] این کار باربادوس نشانه‌ای است از مسیر پیش رو، و نشان می‌دهد افسون سلطنتی در میان مردمان کشورهای مشترک‌المنافع، که اکنون چارلز سوم رهبر آن‌هاست، رنگ می‌بازد.

الیزابت دوم، پس از جانشینی پدرش، حاکم بیش از هفتاد کشور و قلمرو بود. او بر تقریباً کل امپراتوری از دست‌رفته‌ی بریتانیا قدرت داشت اما پس از مرگش، هم‌چنان در رأس چهارده کشور بیرون از بریتانیاست. مشخص نیست این دولت‌ها تا چه زمانی چارلز سوم را به عنوان رهبر خود حفظ می‌کنند. شش کشور کارائیب — بلیز، جزایر باهاما، جامائیکا، گرانادا، آنتیگوا و باربودا، و سنت کینتس و نویس — به برنامه‌شان برای رفتن به راه باربادوس اشاره کرده‌اند. در مارس ۲۰۲۰، پرنس ویلیام از جامائیکا، بلیز و باهاما دیدار کرد، و سفرش عموماً در حکم تلاشی برای ترغیب این دولت‌ها به عدم‌دنباله‌روی از باربادوس قلمداد شد. در عوض، معترضان خواستار عذرخواهی به علت نقش این خاندان در برده‌داری شدند. [۶۱] رئیس کمیسیون ملی نوسازی جامائیکا، ورن شپرد، گفت: «زمان آن رسیده که ملت‌های مستعمره به دنبال تعیین سرنوشت خود باشند و از نظام سلطنتی خارج شوند.» [۶۲] گاستون برون، نخست‌وزیر آنتیگوا و باربودا، وعده‌ی رفتارندومی درباره‌ی اعلام جمهوری داد، تا «حلقه‌ی استقلال کامل شود.» در همین حال، نخست‌وزیر جامائیکا، اندرو هولنس، به پرنس اطلاع داد که جامائیکا از سلطنت «عبور خواهد کرد.»

در استرالیا، صدها نفر به تظاهرات ضدسلطنتی در روز سوگ‌واری برای ملکه پیوستند و تظاهرکنندگان پلاکاردهایی را در دست داشتند که شعارهایی مانند «بساط سلطنت را برچینید!» و «جان سیاهان مهم است» بر آن نقش بسته بود. [۶۳] یک نظرسنجی نشان می‌داد ۴۳ درصد استرالیایی‌ها حامی جمهوری‌اند و نیمی از بزرگسالان از این ایده دفاع می‌کنند. [۶۴] استرالیایی‌ها به لیگ فوتبال حکم کردند که زیر بار یک دقیقه سکوت به احترام ملکه نرود، و سناتور بومی، لیدیا تروپ، اعلام کرد: «ملکه و خانواده‌اش نماینده‌ی نظام

استعماری‌ای‌اند که تسمه از گرده‌ی ملت نخستین این کشور کشیده است.» [۶۵] **واشنگتن پست** یادآوری کرد که، به هنگام نخستین دیدار الیزابت دوم از استرالیا در ۱۹۵۴، «یکی از مقامات محلی پرده‌ای از جنس گونی در جاده‌ی مسیر حرکت کاروان اسکورت ملکه برافراشت تا آن‌ها را از دیدن چادرهای بومیان در کنار جاده مصون بدارد.» [۶۶]

آشکار است که سلطنت باید برچیده شود. مسئله این است که «چگونه؟» پاسخ بدیهی جمهوری خواهی است. در زمانه‌ی انقلاب‌های انگلستان و فرانسه، جمهوری‌خواهی ایدئولوژی رادیکال بورژوازی نوظهور بود و در برابر نظم موجود ایستاد. با این حال، جمهوری خواهی امروز معنایی دیگر دارد، و نه فقط به این علت که نام حزب دونالد ترامپ در ایالات متحد است. تمرکز بر سلطنت مجزا از نظام سرمایه‌داری، که جمهوری خواهی ویتترین آن است، چیزی جز بن‌بستی رفرمیستی نیست.

تونی بن، مهم‌ترین و اثرگذارترین سیاست‌مدار چپ‌گرای حزب کارگر از زمان جنگ جهانی دوم، در برابر پیشینه‌ی اسفبار رابطه‌ی بزدلانه‌ی حزب کارگر با ملکه ایستاد. او به‌درستی خاطر نشان کرد: «وجود سلطنت موروثی کمک می‌کند تمام امتیازات و قدرت‌هایی که جامعه را فاسد می‌کند برقرار بماند. به همین دلیل است که تاج‌وتخت چنین اهمیتی برای حاکمان کشور دارد.» [۶۷] در ۲۰۰۴، او چنان زیرک بود که بگوید «پرنس ویلیام اکنون به‌دقت تبلیغ می‌شود تا چنانچه ضروری بدانند یک نسل کنار بماند و بتواند جانشین ملکه شود، بدینسان این ساختار عجیب‌وغریب و غیردموکراتیک برای نسل بعدی مصون بماند.» [۶۸] با این حال، او در اشتباه بود که می‌گفت بریتانیا با مانع «سفت‌وسخت» «نظام قرون‌وسطایی حکومتش» رودرروست. [۶۹] این موضع حاکی از آن است که حکومت اهمیت کم‌تری از ویتترینش دارد. در حقیقت، انباشت سرمایه است که پابند دموکراسی شده است. شماری از دولت‌های کارگری زیر چرخ‌های سرمایه فروپاشیده‌اند، از جمله دولت هرولد ویلسون وقتی مجبور شد در نوامبر ۱۹۶۷ از ارزش پوند بکاهد، و دولت جیمز کالگان به هنگام بحران مالی ۱۹۷۶. در ۲۰۲۲، بازارهای مالی دمار از روزگار یکی از دولت‌های خودشان درآوردند و زیر پای کابینه‌ی تراس را خالی کردند. همه‌ی این‌ها یادآوری می‌کنند که ما اتباع سرمایه‌ایم نه اتباع پادشاه.

نسخه‌ی آراسته‌تر خط فکری بن را می‌توان در آثار تام نارین و پری اندرسون، سردبیر پیشین **نیولفت ریویو**، دید. رویکرد آن‌ها کوچک شمردن انقلاب انگلستان است، با این استدلال که به انقلاب ناتمام بورژوازی انجامید. این دیدگاه ظاهراً از این طریق ضعف پنهانی سرمایه‌داری بریتانیا را تبیین می‌کند که طبقه‌ی حاکم

بریتانیا را «لایه‌ای... باستانی، که اجزا و سنت‌هایش پیشینه‌ای به قدمت عصر کشاورزی دارند.» [۷۰] کتاب نارین، **شیشه‌ی طلسم‌شده: بریتانیا و پادشاهانش**، استدلال می‌کند که «شاه در قلب تاریکی حکومت است.» [۷۱] کتاب او دیدگاهی را به باد انتقاد می‌گیرد که پادشاهان را «کلاه‌خودی زینتی برای واقعیت سیاسی متین» می‌داند: «دموکراسی بریتانیا» در واقعیت و نه به معنایی نمادین در خدمت شاه است. [۷۲] حاصل کار نظریه‌ای است «مرحله‌ای» درباره‌ی دگرگونی تاریخی، و نخستین گام آن حذف سلطنت برای امکان‌پذیر کردن دگرگونی واقعی است.

این رویکرد تضادی آشکار با آن نوع واکاوی‌هایی دارد که در **اینترنشنال سوسیالیسم** طرح می‌شوند و مبتنی‌اند بر درکی از انقلاب‌های بورژوازی که در آثار مارکس و انگلس بسط یافت. چنان که الکس کالینیکوس می‌گوید، این درک «گذار طولانی و درازدامن از شیوه‌ی تولید فئودالی به سرمایه‌داری» را در برابر «دگرگونی‌های شدیدتر و متمرکزتر سیاسی که نظام حکومتی مدرن را پدید آورد» قرار می‌دهد. [۷۳] مارکس «با لحنی تحقیرآمیز»، بورژوازی بزدلِ پروس در روزگار خود را در برابر نیاکان انقلابی‌ترش قرار می‌دهد:

«انقلاب مارس ۱۸۴۸ در پروس را نباید با انقلاب انگلستان در ۱۶۴۸ یا انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ همانند گرفت. در ۱۶۴۸، بورژوازی با اشرافیت مدرن علیه سلطنت، اشرافیت فئودال و کلیسای مستقر هم‌پیمان شد. انقلاب ۱۷۸۹ (دست‌کم در اروپا) نمونه‌ی اولیه‌ی خود را در انقلاب ۱۶۴۸ می‌یابد، و برای انقلاب ۱۶۴۸، نمونه‌ی اولیه‌ی شورش هلند علیه اسپانیاست... انقلاب‌های ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ انقلاب‌های انگلیسی و فرانسوی نبودند؛ انقلاب‌هایی از نوع اروپایی بودند... آن‌ها نظم سیاسی جامعه‌ی نوین اروپایی را اعلام کردند... پیروزی مالکیت بورژوازی بر مالکیت فئودالی، پیروزی ملیت بر دید تنگ روستایی، پیروزی رقابت بر صنف، پیروزی تقسیم زمین بر حق نخست‌زادگی، پیروزی سلطه‌ی زمین‌دار بر سلطه‌ی مالک از طریق زمین... پیروزی قانون بورژوازی بر امتیازات قرون وسطایی.» [۷۴]

پس از نخستین انتشار **شیشه‌ی طلسم‌شده** در ۱۹۸۹، تز کتاب این بود که سلطنت قادر مطلق است. پس از سال سیاه ملکه در ۱۹۹۲، پیش‌گفتار ویراست ۱۹۹۴ چنین می‌گفت: «رخدادها از آن زمان... نامعقولش کرده‌اند.» [۷۵] نارین، سرگشته از ارزیابی مجدد خودش، می‌پرسد: «چرا چنین سریع اتفاق افتاد؟ چرا افرادی چنین معدود آمدنش را دیدند؟» [۷۶] اما، در سال ۱۸۴۴، انگلس رابطه‌ی میان کارکرد ایدئولوژیک سلطنت و واقعیت مناسبات اجتماعی در دوران سرمایه‌داری را تبیین کرده بود:

«همه از اهمیت واقعی پادشاه حاکم انگلستان باخبرند، چه مرد باشد چه زن. قدرت شاه در عمل به صفر فروکاهیده شده، و اگر این وضعیت، که در هر کوی و برزن رسواست، نیازمند گواه دیگری باشد، این که کل دعوا بر سر تاج و تخت بیش از صد سال پیش به پایان رسید، و این که چارتیست‌های دموکرات رادیکال می‌دانند بهتر است زمان‌شان را صرف موضوعات دیگر کنند تا این دعوا، لاجرم گواهی کافی و وافی است... تکریم شاه درست به همان نسبتی افزایش یافته که قدرت شاه از میان رفته است.» [۷۷]

فینتان اتول نقش ملکه الیزابت را همچون «شبحی فئودال در دم‌ودستگاه دولت دموکراتیک» توصیف می‌کند. [۷۸] دقیق‌تر این است که پادشاه را شبحی فئودال در دولت سرمایه‌داری بدانیم. با این حال، اتول به درستی به این نکته اشاره می‌کند: «دست‌آورد بزرگ الیزابت دوم این بود که، فقط با حکم‌رانی‌ای هفتادساله، توهم ضروری استمرار را خلق کرد و دوام بخشید. درحالی‌که پادشاهی متحد او دیگر قدرتی با امپراتوری جهانی نبود... خود او همیشه بر سر جایش بود.» او می‌گوید: «سلطنت از این طریق جان به در برد که در آن واحد شاهانه و آشنا» شد، «آن‌چه در تقدس از بین رفت در... شهرت به دست آمد.» این برداشت از تداوم باعث شد ملکه «ملکه‌وارتر از همیشه» جلوه کند، برخلاف حزب محافظه‌کار که اخیراً «سلسله‌ای از چهار نخست‌وزیر را در شش سال از سر گذرانده، و در دوران بوریس جانسون، تمام مفاهیم حسن سلوک و آداب عمومی را با خاک یکسان کرده است.»

دیوید کانادین تاریخ‌نگار به درستی تشریفات و مناسک را به عنوان «تئاتر قدرتی نه به اندازه‌ی موبک ناتوانی» کنار می‌گذارد و خاندان سلطنتی را «تجسم آشکار سنت ملال آور، تفرعن تاریک‌اندیش، ثروت‌های بادآورده، امتیازات موروثی و نفع شخصی» توصیف می‌کند. [۷۹] این دیدگاه درباره‌ی خاندان سلطنتی تازه نیست؛ در میانه‌ی تحولات سده‌ی نوزدهم، پرسی بیش شلی، شاعر انقلابی، خاطر نشان کرد: «سلطنت چیزی نیست جز ریسمانی که خورجین سارقان را می‌بندد.» [۸۰]

اگرچه مهم است که سلطنت را به خاطر ماهیت دغل‌کارانه‌اش افشا کرد، دگرگونی ساختار یا رسیدن حزب کارگر به موضعی جمهوری خواه (اگر هم ممکن باشد) شرایط پدیدآورنده‌ی پذیرش توهم را از میان نمی‌برد. حق زندگی‌ای شرافت‌مندانه برای همه‌ی مردم مستلزم سرنگونی سرمایه‌داری است، کاری که افسون میل به اوهام را باطل می‌کند.

مرگ ملکه الیزابت تضادی حیاتی را در سلطنت پیش چشم آورد. در میان سوگواران معمول بود که بگویند ملکه «درست مثل مادر بزرگ تک‌تک‌مان» بود، و با این حال، اگر این «معمولی بودن» از حد بگذرد، هیبتی را که برای توجیه سلطنت در وهله‌ی اول لازم می‌آید از بین می‌برد. سلطنت میان غرایزش برای اسراف‌کاری دیوانه‌وار و پرهیزکاری و حفظ جایگاهش در حکم تجسم غرور ملی گیر کرده است. این تنش خلاصه‌ی چیزی است که این نهاد در سده‌ی بیستم از سر گذراند. ادوارد هفتم و ادوارد هشتم نماینده‌ی غریزه‌ی اول بودند، جرج پنجم و جرج ششم نماینده‌ی دومی. [۸۱] دستگاه حکومتی بریتانیا خوش‌اقبال است که، جدا از طول عمر ملکه، او «انجام‌وظیفه» و «رازگونی» را در آن واحد داشت. این وضعیت، و شکوفایی اقتصادی بلندمدت سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم، توضیح می‌دهد که چرا سلطنت چنین مستحکم از آب درآمد. چندان روشن نیست که در ادامه هم دستگاه حکومتی بریتانیا چنین خوش‌اقبال باشد. آیا از ملکه هرگز مثل شاه چارلز به هنگام پیاده‌روی‌اش در یورک در نوامبر ۲۰۲۲ با پرتاب تخم‌مرغ پذیرایی می‌شد؟ نقشی که الیزابت ایفا کرد با خودش به گور سپرده شد.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Marxism and royalty* از Donny Gluckstein و Ian Taylor که در لینک زیر یافته می‌شود:

<http://isj.org.uk/marxism-and-royalty/>

یادداشت‌ها:

[۱]. با تشکر از جوزف کونرا، ریچارد دانلی و گرت جنکینز برای نظرات مفیدشان پیرامون پیش‌نویس این مقاله. ما در ابتدا نقش سلطنت در بریتانیا را بررسی کرده بودیم و به این ترتیب به بررسی مفصل رابطه‌اش با امپراتوری بریتانیا و کشورهای مشترک‌المنافع پرداخته بودیم. همچنین از کنار بسیاری مقاومت‌ها در برابر شاه گذشتیم، از جمله جنبش‌های آن زمان برای خلع شاه چارلز سوم از رأس حکومت در شماری از مستعمره‌های پیشین. این موضوعات می‌تواند سوژه‌ی خوبی برای مقاله‌ای دیگر باشد.

[2]. www.merriam-webster.com/dictionary/epitome

[۳]. برای بررسی کامل فرآیندهای انقلابی در انگلستان، بنگرید به آثار کریستوفر هیل، تاریخ‌نگار مارکسیست، از جمله:

The English Revolution: 1640 (Lawrence and Wishart, 1940).

[4]. Hill, 1990, p33.

[5]. Hill, 1990, p36.

[6]. Pepys, 2001, p24.

[7]. Hill, 1980, p3.

[8]. Ridley, 1982.

[9]. Cannadine, 1983, p109.

[10]. Ridley, 1982.

[11]. Saville, 1994.

[12]. Cannadine, 1983, p119.

[13]. Quoted in O'Toole, 2022.

[14]. Freedland, 2022.

[15]. O'Toole, 2022.

[16]. O'Toole, 2022.

[17]. Hill, 1980, p28.

[18]. Quoted in Nairn, 2011, pp203-204.

[19]. Marx, 1843.

[20]. His emphasis. Feuerbach, 1973.

[21]. Marx, 1843.

[22]. Harman, 2017.

[23]. Marx, 1974.

[24]. Sparks, 2007.

[25]. See www.royal.uk/hanoverians

[26]. Trotsky, 1930, chapter 4.

[27]. Kelley, 1997, pp2-3.

این البته گویای ماهیت نهادی است که بی‌ثباتی، وضعیت سلامت روانی و گرایش‌های جنسی متباینش سرچشمه‌ی شرم و رازداری بوده است. برای مثال، فقط یک عضو آشکارا LGBT+ در کل خاندان گسترده‌ی سلطنتی وجود دارد، ایوار مانت‌باتن، پسر پسرخاله‌ی چارلز سوم. فرهنگ مشابه رازداری را می‌توان در به‌آسایشگاه سپردن و به‌حاشیه‌راندن نریسا و کترین بوزلیون دید، نوه‌های دایی الیزابت دوم که معلول بودند و به‌عنوان «کودن» طبقه‌بندی شدند و آن‌ها را تا پایان عمر در بیمارستان سلطنتی ارلزوود نگه داشتند.

[28]. Gluckstein, 2012, pp97-98.

[29]. Kelley, 1997, p73.

[30]. The Telegraph, 2013.

[31]. BBC News, 1992.

[32]. Heffer, 2021.

[33]. Nairn, 2011, pp169-170.

[34]. Hill, 2022.

[35]. Newsinger, 2022.

[36]. Figures available at www.royal.uk/financial-reports-2021-22

[37]. See www.thecrownstate.co.uk

[38]. Shapiro and Çam, 2021.

[39]. Office for National Statistics, 2022.

[40]. Figures from www.trusselltrust.org/news-and-blog/latest-stats/end-year-stats

[41]. Stone, 2022.

[42]. Pegg and Evans, 2021.

[43]. Coughlan, 2022a.

پاسخ پرنس ویلیام مبنی بر این که «نژادپرستی هیچ‌جایی در جامعه‌ی ما ندارد» کمتر دوپهلو بود تا عذرخواهی باکینگهام به خاطر صحبت‌های «به‌شدت تأسف‌آور» هوسی.

- [44]. The Sun, 2021.
- [45]. Mearles, 2019.
- [46]. Kelley, 1997, p211.
- [47]. Coughlan, 2022b.
- [48]. Connett, 2022.
- [49]. Kelley, 1997, p262.
- [50]. Full document available at www.bsa.natcen.ac.uk/media/38723/bsa30_full_report_final.pdf
- [51]. Ward and Parekh, 2022.
- [52]. Dulieu, 2022, www.thejusticegap.com/four-arrested-as-police-clampdown-on-right-to-protest-in-the-wake-of-queens-death
- [53]. Labour Party, 2022.
- [54]. Sky News, 2022.
- [55]. Cannadine, 1997.
- [56]. Morris, 2022.
- [57]. Smith, 2022.
- [58]. Sweney, 2022.
- [59]. *Socialist Worker*, 2022.
- [60]. *BBC News*, 2021.
- [61]. Hall, 2022.
- [62]. Yang, 2022.
- [63]. Euronews, 2022.
- [64]. Staszewska, 2022.
- [65]. Pannett and Miller, 2022.
- [66]. Pannett and Miller, 2022.

- [67]. Benn, 2003.
- [68]. Benn, 2004.
- [69]. Benn, 2004.
- [70]. Callinicos, 1988.
- [71]. Nairn, 2011, p368.
- [72]. Nairn, 2011, p369.
- [73]. Callinicos, 2013.
- [74]. Marx, 1977, pp160-161.
- [75]. Nairn, 2011, pxx.
- [76]. Nairn, 2011, pxxiv.
- [77]. Engels, 1844.
- [78]. O'Toole, 2022.
- [79]. Cannadine, 1983.
- [80]. Shelley, 1920.

[۸۳]. با تشکر از گرت جنکینز برای تذکر این نکته.

- [82]. Press Association, 2022.

منابع:

- BBC News, 1992, "[1992: Queen to Be Taxed From Next Year](#)" (26 November),
BBC News, 2021, "[Barbados Becomes a Republic and Parts Ways with the Queen](#)" (30 November).
- Benn, Tony, 2003, "[To Save the Monarchy](#)", *Guardian* (11 November).
- Benn, Tony, 2004, "[Keeping Us In Our Place](#)", *Guardian* (24 November).
- Callinicos, Alex, 1988, "Exception or Symptom? The British Crisis and the World System", *New Left Review*, I/169 (May/June).
- Callinicos, Alex, 2013, "[The Dynamics of Revolution](#)", *International Socialism* 137 (winter).

Cannadine, David, 1983, “The Context, Performance and Meaning of Ritual: The British Monarchy and the ‘Invention of Tradition’, c.1820–1977”, in Eric Hobsbawm and Terence Ranger (eds), *The Invention of Tradition* (Cambridge University Press).

Cannadine, David, 1997, “Downsize, Your Majesty”, *London Review of Books* (16 October).

Connett, David, 2022, “Prince Charles Given €3m in Cash in Bags by Qatari Politician, According to Report”, [Guardian](#) (25 June).

Coughlan, Sean, 2022a, “Lady Susan Hussey quits over remarks to charity boss Ngozi Fulani” [BBC](#) (30 November).

Coughlan, Sean, 2022b, “Prince Andrew Pays Settlement Ending Sex Assault Case”, [BBC News](#) (8 March).

Dulieu, Samantha, 2022, “Four arrested as police clampdown on right to protest in the wake of Queen’s death”, [The Justice Gap](#) (13 September).

Engels, Frederick, 1844, “[The Condition of England](#)”.

Euronews, 2022, “[Hundreds March in Anti-monarchy Protests in Australia](#)” (22 September).

Feuerbach, Ludwig, 1973 [1843], [Principles of the Philosophy of the Future](#) (Rows Collection).

Freedland, Jonathan, 2022, “The Queen’s Death Will Shake This Country Deeply—She Was a Steady Centre Amid Constant Flux”, [Guardian](#) (8 September).

Gluckstein, Donny, 2012, *A People’s History of the Second World War: Resistance Versus Empire* (Pluto).

Hall, Rachel, 2022, “Growing calls in Caribbean to cut ties to monarchy as royals fly out”, [Guardian](#) (9 September).

Harman, Chris, 2017 [1997], “[Diana’s Death was Used for Cynical Ends](#)”, *Socialist Worker* (31 August).

Heffer, Greg, 2021, “Boris Johnson Told to Scrap ‘Vanity’ Project After Admission New National Yacht Could Cost £250m”, [Sky News](#) (29 July).

Hill, Andrew, 2022, “[Queen Elizabeth II: Inside the Royal Finances](#)”, *Financial Times* (9 September).

Hill, Christopher, 1980, *Some Intellectual Consequences of the English Revolution* (University of Wisconsin Press).

Hill, Christopher, 1990, *A Nation of Change and Novelty: Radical Politics, Religion and Literature in Seventeenth-century England* (Routledge).

- Kelley, Kitty, 1997, *The Royals* (Warner).
- Labour Party, 2022, “[Keir Starmer’s Conference Tribute to the Late Queen Elizabeth II](#)” (25 September).
- Marx, Karl, 1843, “[Introduction to A Contribution to a Critique of Hegel’s Philosophy of Right](#)”.
- Marx, Karl, 1974, “[Estranged Labour](#)”, in *Economic and Philosophical Manuscripts of 1844*.
- Marx, Karl, 1977 [1848], “[The Bourgeoisie and the Counter-Revolution](#)”, in Karl Marx and Friedrich Engels, *Collected Works*, VIII (Progress).
- Mearles, Hadley, 2019, “The 1969 Documentary That Tried to Humanize Queen Elizabeth II and the Royal Family”, [Sky History UK](#) (2 December).
- Morris, Joanna, 2022, “[Do Scots Want to Keep the Monarchy in an Independent Scotland?](#)”, YouGov (11 October).
- Nairn, Tom, 2011, *The Enchanted Glass: Britain and Its Monarchy* (Verso).
- Newsinger, John, 2022, Queen Elizabeth II—The Mourning After, [Socialist Worker](#) (20 September).
- Office for National Statistics, 2022, “[Average Household Income](#) -UK: Financial Year Ending 2021” (28 March).
- O’Toole, Fintan, 2022, “The Two Elizabeths”, *New York Review of Books* (16 November).
- Pannett, Rachel, and Michael E Miller, 2022, “For Indigenous Australians, Painful Colonial Past Mars Queen’s Legacy”, [Washington Post](#) (15 September).
- Pegg, David, and Rob Evans, 2021, “Revealed: Queen Lobbied for Change in Law to Hide Her Private Wealth”, [Guardian](#) (7 February).
- Pepys, Samuel, 2001, [The Diary of Samuel Pepys](#) (Blackmask Online).
- Press Association, 2022, “King Charles and Queen Consort Camilla Nearly Hit with Eggs—Video”, [Guardian](#) (9 November).
- Ridley, Francis Ambrose, 1982, [The Future of the British Monarchy](#) (Leicester Secular Society).
- Saville, John, 1994, [The Consolidation of the Capitalist State: 1800-50](#) (Pluto).
- Shapiro, Ariel, and Deniz Çam, 2021, “Inside the Firm”, *Forbes* (10 May).
- Shelley, Percy Bysshe, 1920 [1820], [A Philosophical View of Reform](#) (Oxford University Press).
- Sky News, 2022, “[The Queen and Her 15 Prime Ministers](#)—From Winston Churchill to Liz Truss” (9 September).

Smith, Matthew, 2022, “[The Monarchy Sees a Minor Improvement in Public Opinion](#)”, YouGov (18 September).

Socialist Worker, “[Letters—Britain was not United in Mourning for the Queen](#)” (27 September).

Sparks, Colin, 2007, “[Reality TV: The Big Brother Phenomenon](#)”, *International Socialism* 114 (spring).

Staszewska, Ewa, 2022, “Support for the Monarchy Soars Among Australians Following an Outpouring of Love During Queen Elizabeth’s Funeral”, [Sky News](#) (20 September).

Stone, Juliet, 2022, [Local Indicators of Child Poverty after Housing Costs, 2020/21](#) (Centre for Research in Social Policy).

Sweney, Mark, 2022, “Queen’s Funeral May Break TV Records, But Ad Blackout Will Cost Media Dearly”, [Guardian](#) (18 September).

The Sun, 2021, “[Mark My Words](#)—Meghan Markle Oprah Interview: Read the Full Transcript of Duchess and Prince Harry’s Bombshell Confessions” (8 March).

The Telegraph, 2013, “Ian Henderson” (22 April).

Trotsky, Leon, 1930, [The History of the Russian Revolution](#).

Yang, Mary, 2022, “Why do Caribbean Countries Want to Leave the Monarchy Now?”, [Foreign Policy](#) (28 April).